

ادب پارسی

قسمتی از کتاب فجر الاسلام ترجمه آقای عباس خلیلی

۱

زبان ایرانیان در زمان ساسانی لغت « بهلوی » بود. کتاب « زند » که شرح و تفسیر کتاب « اوستا » میباشد لغت بهلوی نوشته شده. کتاب مذهبی مزبور در حفظ لغت بهلوی تأثیر مهمی داشت ولی چیزی از مایه ادبی بهلوی که در عصر ساسانی فزون بود برای ما نمانده است علت زوال آن غلبه دین اسلام بر دین زردشت است که کاملاً جای گزین آن شده لغت عرب هم جای لغت بهلوی را گرفته و حروف تازی نیز حروف بهلوی را از بین برده بنابراین زوال دولت ایران و فزونی دین و زبان بهلوی و انجلاال حکومت پارسی و تبدیل کشور مستقل بایالت و ولایت اسلامی و دخول ایرانیان در دین اسلام و توجه آنان بزبان عرب خواه برای دین خواه برای دنیا و خواه برای هردو و دشمنی مسلمین با آنشکده ها که شعائر کیش زردشت را حفظ مینمود تمام اینها موجب فناء دیانت پارسی و زوال لغت بهلوی گردید. با وجود این برخی از لغت بهلوی محفوظ مانده زیرا نقش و نگاری که بر سنگ پدیدار است نام و نشان مختصری از تاریخ پادشاهان ایران را شامل میباشد که تاریخ آن از آغاز خسروی ساسانیان ابتدا شده است. برخی از کتب ایرانی هم نزد پارسیانی که بر اثر هجوم مسلمین فرار کرده بودند محفوظ مانده بیشتر کتب مزبوره مذهبی بوده بدین سبب در دست آنها مانده. علاوه بر این بعضی از قوانین ایران که در زمان ساسانیان جاری و متداول بود اثر مسلمین شده که بیشتر آنها احوال شخصی مانند قانون ازدواج و بندگی را متضمن بوده، همچنین کتاب انشاء و صنعت ادبی و قاعده تجریر و اصول آغاز و انجام نامه نگاری و آداب ترسل و طرز نگارش نامه های رسمی. و نیز قاموس لغت بهلوی بترتیب حروف تهجی و تاریخ پیدایش شطرنج که افسانه مانند بوده و تواریخ بعضی از پادشاهان ایران و شرح حال آنان تا زمان اسلام عیناً بدست افتاده بود. با تمام اینها و با عظمت خسروان ساسانی که شعراء و ادباء نام آنان را زیب سخن خویش

کرده بودند اثری از شعر بدست ما نرسیده است آیا در آزمان ادب پارسی از شعر مجروح و بنقش و نگار بعضی آثار که بر در و دیوار پدیدار است منحصر بوده یا آنکه شعر پارسی هم بوده و شعر عرب بر آن غالب شده آنرا از بین برده بود؛ ما باین شق دوم معتقد هستیم با کمی آثار پارسی که بدست ما افتاده ظاهر آفرونی آن در دست مسلمین مسلم بوده زیرا این قتیبه در کتاب «عیون الاخبار» غالباً چنین نقل میکنند «کتاب عجم» یا «در کتاب پرویز» یا نامه پرویز که فرزند زندانی خویش نوشته بود چنین خواندهام. صاحب کتاب «التاج» نیز بسیاری از اخبار و احوال پادشاهان را از کتب پارسی نقل کرده بود.

ادب پارسی از چندین طریق در ادب عرب تاثیر مهمی نمود :

اول : بسیاری از ایرانیانی که اسلام را قبول نمودند زبان تازی را آموختند خود و فرزندان شان شعر عربی هم می سرودند و در زمان بنی امیه عده زیادی از شعراء ایرانی که بلسان عربی نظم میکردند ظاهر شدند یکی از مشاهیر آن طبقه «زیاد الاعجم» بوده که در اصفهان متولد شده و در خراسان اقامت گزیده و در همان سامان زندگی را بدرود گفت. صاحب الاغانی گوید : علت اینکه او را اعجم می گفتند این بود که زبان او یارای تکلم بعربی نداشت و او مانند ایرانیان دیگر حروف تازی را از مخرج ادا نمیکرد ولی شعر او بسیار نیکو و روان و محکم بود مثلاً او که میخواست بگوید «ما کنت تصنع» چنین میگفت : «ما کنت تسنأ» س را بجای ص و همزه را عوض ع تلفظ میکرد. چون شعر از روی سلیقه نمیگفت لحن (غلط) او بسیار بوده مانند این بیت :

إذا قلت قدما قبلت ادبرت کم نلیس غادی ولا رائج

صحيح آن «غادياً ولا رائجاً» می باشد. خاندان یسار نیز از بزرگترین و مشهورترین طبقه شعراء ایرانی تازی گوی بودند. سه نفر از فرزندان یسار نسائی^۱ اسماعیل بن یسار و محمد و ابراهیم ایرانی و پارسی نژاد بودند ولی شعر عربی می سرودند ایران پرست و برای ایرانیان سخت متعصب و نسبت به عرب دشمن و بدخواه و انتقام جو بودند. یکی از شعراء ایرانی تازی زبان ابوالعباس اعمی از

۱ — علت نسبت او این بود که خوراک جشن عروسی را طبخ و تهیه کرده مبروخت.

اهل آذربایجان بود همچنین موسی شهوات ایرانی آذربایجانی بود عده بسیاری هم بودند که مجملات نام بعضی را برده ایم . آنها و کسانی که در صف آنها زیست می نمودند دارای تربیت ایرانی و تهذیب پارسی بوده زیرا ایرانی بوده و میان قوم خود پرورش یافته و بهایه ادبی پارسی تمتع کرده بودند سپس زبان تازی را آموخته ادب پارسی را در قالب عربی ریخته اشعار نغز و محکم و روان میسرودند . ترکیب و لفظ و وزن عربی ولی فکر و خیال و مایه ادبی فارسی بوده روح ایرانی و قوه ایران پرستی در کالبد آنها جنبیده بصورت شعر ادبی ظاهر میشد . اگر ما می توانستیم نمونه شعر پارسی که در زمان ساسانی سروده شده است بدست بیآوریم میان آن و اشعار پارسیان تازی گو مقایسه کرده چگونگی اقتباس و اخذ مایه ادبی را شرح میدادیم با اینکه مایه اولی از بین رفته میتوان گفت شعر کسانی که نام برده شده اند دارای معانی پارسی و تخیلات ایرانی بوده مثلاً این ابیات را ذیلاً وارد میکنیم : مرغی نزدیک زیاد ترنم نمود او چنین گفت

تغنی انت فی ذممی و عهدی	وذمة والدی ان لم تطاری
و بینک اصلحیه ولا تخافی	عالی صقر مزغبه صغار
فانک کلما غنیت صوتاً	ذکرت احبتی و ذکرت داری
فاما یقتلوك طلبت ثارا	ا ه نبأ لانی فی جواری

یعنی ای مرغ ترنم کن تو در حمایت من و رعایت بدرم هستی . آشیانه خرد را آرد کن بر جوجه های کوچک زرد رنگ تازه بال خود مترس ، هر گاه که تو ترنم میکنی سامان و یاران خود را یاد می آورم . اگر ترا بکشند انتقام ترا خواهم کشید زیرا تو همسایه و در جوار و حمایت من هستی . گویند حبیب بن مهلب چون این شعر را شنید مرغ او را کشت ، زیاد هم نزد مهلب تظالم کرد و مهلب حکم دیه مرغ را داد . آیا چنین شعور و احساسی که میان اعراب سابقه نداشت جدید نمی باشد ، شاید عقیده مانی که نسبت به حیوانات ارفاق نموده در این شعر هم اثر داشته باشد .

سابقاً چنین نوشته بودیم که ابن یسار و برادران او شعوبی بودند .

ابوالفرج درباره اسماعیل بن یسار چنین گوید : « او بتعصب و ایران پرستی و تفاخر و مباهات بایرانیان مشهور بود تعصب او موجب بدبختی و در بدری و ضرب و طرد او شده بود ». چون خاندان یسار ایران دوست و متعصب بودند بالطبع برای ادب پارسی هم تعصب داشتند . از جمله اشعار اسماعیل که نسبت بایران مباهات و براعراب تفاخر دارد این است

رب خال متوج لی وعم	ماجد مجتدی کریم النصاب
انما سمی الفوارس بالفخر	س مضاهات رفیعة الانساب
فانز کی الفخر یا امام علمینا	واتر کی الجور وانطقی بالصواب
واسألنی ان جهلت عنا و عنکم	کیف کنافی سالف الاحقاب
اذ نریسی بنا تنا و تدسو	ن سفاهاً بنا کم فی التراب

یعنی من چندین دائی تاجدار وعم بزرگوار پاك نژاد دارم . فوارس (که جمع فارس باشد) برای این بنام فارسی منتسب شده اند که شاید بنژاد ارجمنند ما منسوب و از انتساب ما نام نیک ببرند اینک ای امام (نام معشوقه) تفاخر خود را (عرب) نسبت بما از خود دور کن ، ستم راهم روا مدار . سخن راست و صواب بگو ، اگر هم نادان باشی از گذشته ما (ایرانیان) و شما (اعراب) در روزگار های پیش پرس تا بدانی ما و شما چه بودیم ، ما دختران خود را تربیت میکردیم شما دختران خود را زنده در گور نهان میکردید . اسماعیل نیز يك قصیده بسیار نغز و دراز سروده که داستان سرائی پارسی از آن محسوس میشود از این گذشته نظم او (برخلاف عرب) از زوی منطق بهم بیوسته و مربوط می باشد . اول آن این است :

کیتام انت الهم یا کیتام	و اتتم دائی الذی اکتم
اکاتم الناس هوی شفنی	و بعض کتمان الهوی احزم
قد لعتنی ظلاماً بلا ظننة	و انت فیما بیننا الوم
از جمله آن	
لاتر کیننی هکذا میستا	لا امنح الود ولا احرم

او فی بما قلت ولا تندمی
 ان الوفی القول لایندم
 و نیز
 اخفت المشی حذار العدی
 والسلیل داج حالک مظالم
 و دون ما حاولت اذرتکم
 اخوک والخیال معاً و العیم
 و لیس الا الله لی صاحب
 حتی دخلت البیت فاستذرفت
 الیبکم و الصارم اللهدم
 من شفق عینک لی تسم
 ثم انجلی الحزن و روعاته
 و غیب الکاشح و السبیرم

ابراهیم برادر اسماعیل نیز مانند این اشعار بسیار سروده که ایرانیان را
 بر اعراب ترحیح داده و بنسب و عظمت ایرانیان تفاخر و مباهات میکرد.
 بسیاری از اعراب نیز در ایران یا عراق زیسته با ایرانیان مختلط شده اند.
 تمدن و عظمت ایران را مشاهده نموده نتیجه مشاهدات خود را بشعر می آوردند.
 طرماح و کمیت و ابوالنجم را جز (زجز گو) و جریر و فرزدق در عراق زندگانی
 میکردند. نهار بن توسعه و ثابت بن قطنه و ابن مفرغ حمیری و مغیره بن حیناء و
 دیگر کسان در خراسان زیست می نمودند. معلوم است محیط در آنها تاثیر مهمی
 داشت که اثر آن در شعر و فکر و خیال آنان کاملاً هویداست.

دوم: طریق دیگری برای تاثیر ادب پارسی بوده و آن عبارت از لغت
 است. عرب در جاهلیت از حیث لغتی که زندگانی بدوی اختصاص دارد مستغنی
 بودند. هنگامیکه ایران و کشور روم را گشوده آثار و اسباب عظمت و تمدن
 و زیب و تنعم و فنون ظریفه و هزار چیز دیگر را مشاهده نمودند، همین اصول حکمیت
 و قوانین و نظامات و اصطلاحات کشور داری و لشکر کشی را دیدند و شنیدند
 که هیچ يك از آنها بفکر و عقل بدوی خطور نمی گردنا گزیر از عالم متمدن الفظی
 اقتباس و استعمال نمودند مسلم است لغت پارسی بهترین منبعی بود که می توانستند از
 آن اخذ کنند بنابراین بسیاری از الفاظ را اقتباس و داخل لغت خود نمودند. از
 جمله آنها این است: کوز، جرة، ابریق، طشت، خوان، طبق، قصعه، خز، دیبج،

سندس ، یا قوت ، فیروز ، بلور ، فالودج ، لوزینج ، فلفل ، زنجبیل ، قرفه ، زرجس ،
 نسرین ، سوسن ، مشک ، عنبر ، کافور ، صندل ، قرنفل ، بستان ، ارجوان ،
 قرمز ، سراویل ، استبرق ، تنور ، جوز ، لوز ، دولاب ، میزاب ، زئبق ، باسق ،
 طبلسان ، مقنطیس ، مارسان ، سگ ، صنجه العیزان ، صواجان ، کوسج ، نوافج -
 المسک ، فرسخ ، بند ، که درفش بزرگ باشد ، زمرد ، آجر ، جوهر ، سکر ،
 طنبور^۱ الی آخر . بایک نگاه عادی می توانید بدانید که اعراب در هر نقطه یا
 هر راهی که میرفتند یا بهر ضرورتی از ضروریات حیات بر میخوردند ناگزیر کلمات
 پارسی را استعمال مینمودند ، بنابراین یقین داریم که علاوه بر لغت در اخذ جمله
 یا ترتیب عبارت هم ناچار شده بودند این ناچه رسد بتخیلات و معانی و مضامین و
 افکار ایرانی که بطور حتم از پارسی اقتباس شده ولی نمیتوانیم بگوئیم فلان مضمون
 و معنی مستقیماً بهری نقل شده یا نمیتوانیم آنچه را که اعراب از ایرانیان اخذ نموده
 اند جمع کنیم زیرا معنی و مضمون میان هر ملتی قابل ضبط و تدوین نمیشد .
 سیم : حکمت و سخنیهای حکمت آمیز : ایرانیان در نشر فضایل و تهذیب

خلاق مسلمین تاثیر بسیار مهمی داشتند . چنین در ادب و تربیت دارای فضل معروف
 بودند اخلاق اسلامی تحت تاثیر سه چیز واقع شده بود اول مبادی دین و آیات
 قرآن است مانند اینها بسیار است همچنین احادیث بیغمبر : آنچه را برای خود
 میخواهی برای برادرت هم بخواه . مبادی و تعالیم تورات و انجیل یا انشال و
 سخنیهای حکمت آمیز سلیمان نیز در دین اسلام تاثیر داشت . دوم : فلسفه یونان
 است که بواسطه نقل و ترجمه در زمان بنی العباس انتشار یافت مثال آن شرح نظریات
 ارسطو در کتاب ابن مسکویه است که میگوید : فضیلت میان دو ردیلت است .
 همچنین عقیده افلاطون راجع به فضائل چهارگانه است که اساس فضایل محسوب
 میشود و آن عبارت از حکمت و عفت و شجاعت و عدالت است . سیم : این است که
 ما در صدد شرح آن میباشیم و آن عبارت از داستانهای کوچک که متضمن شرح
 حال پادشاهان ایران و حاکی تاریخ وزراء و حکماء و بزرگان عصر آنان میباشد

همچنین عبارات حکمت آمیز و سخنهای نغز و امثال و حکایات : این نوع حکمت کتب ادبی عرب را فرا گرفته و در اخلاق اسلامی بیشتر از فلسفه یونان تاثیر نموده زیرا این قسم سخن کوتاه بر مایه باذوق و فهم عرب بیشتر تناسب دارد. این که اعراب از بحث و تحقیق مهم یا از تاقی يك علم مرتب و منظم عاجز میباشند عرب میل دارد که نتیجه چند سال در يك جمله یا یک عبارت با بیغ جمع شود هر جمله یا عبارتی حاکی از يك موضوع مخصوص باشد ، يك سخن برای شجاعت و يك کلمه برای کرم و يك جمله برای وفاداری کافی میباشد اگر در اصل شجاعت بحث و تحقیق و تمام معانی آن شرح داده شود ، موافق ذوق و شعور عرب نخواهد بود زیرا بحث و تحقیق و تفکر در علل و موحیات یکی از خصائص یونان است چون اعراب حکمت و داستان و ادب پارسی را بدست آوردند از آن مایه گران بسی خرسند شده آنرا زیب فضل و ادب خود نمودند : ایرانیها چنین حکمتی را جدا اکمل دارا هستند اغلب آن ابتکار شده و برخی هم از هندها نقل شده است بهتر بن دلیل بر انتشار فضل و ادب ایرانی که کتاب الادب الصغیر و الادب الکبیر است که آثار ابن مقفع ایرانی میباشد ، قبل از این مقفع هم حکمت ایرانیان در عصر بنو امیه بطور غیر مستقیم نقل و تدوین می شد ، مردم هم آنرا مایه علم و فضل خود می نمودند حسن بصری ایرانی نیز بسیاری از سخنهای حکمت آمیز ایران را نقل کرده بود بسیاری از کلمات پارسی هم در کتاب « عیون الاخبار » ابن قتیبه و « سراج الملوک » تالیف طرطوش و کتاب « التاج » و « العقد الفرید » نقل شده است چیزی که قابل مطالعه و ملاحظه میباشد این است که ذوق عرب در این خصوص باذوق ایرانی شباهت دارد سخنهای حکمت آمیزی که با کثم بن صیفی در جاهلیت و بامام علی در اسلام نسبت داده شده همچنین کلمات اخف بن قیس و روح بن زباع از حیث ترکیب و معنی با سخن های بزرگمهر و پرویز و موید مویدان شباهت دارد ابن عبدربه در کتاب « العقد الفرید » يك فصل مخصوص برای حکمت اکثم بن صیفی و بزرگمهر تدوین نموده ، هیچ سخنی را از سخن دیبگر جدا نکرده که

بتوان دانست کدام يك از آنها با كشم بن صيفی يا بزرگمهر منسوب است .

اينك ما نمونه كوچكى از حكمت ايران نقل مينمائيم .

(۱) بزرگمهر ميگويد : « چون درد و چيز متعجب بهمانى و ندانى كدام يك بهتر بكار آيد خوب فكر كن هر كدام كه بهواى نفس نزديكتر است از آن پرهيز »
 (۲) بروين بفرزند خود شبرويه چنين بنوشت : « مكافات خيانت كوچك را كوچك مگير زيرا اگر مردم بگناه كوچك عادت كنند از گناه بزرگ بيم نخواهند داشت هر گاه يك درهم از درآمد كسر آيد براى جبران آن از مخارج كمكى و ارسال قاصد و بريد در بغير مدار ، سخت ترين مكافاتى كه بايد بكنى مكافات كسر عايدات باشد ، بهترين پاداش هم پاداش فزونى آن باشد كسانى كه فزونى درآمد ميكوشند هميشه مصون باشند ، از ريختن خون آنها پرهيز مزد آنها را هم فزونتر كن بحراست آنان بكوش »

(۳) در روايت آغانى بهليذ - فهليذ شاه گريوشت بود چون بر او برتورى يافت يوست او را كشت خسرو باو گفت : « چون از تو سبر ميشدم او را ميپذيرفتم و چون از او خسته ميشدم ترا دوباره ميخواستم كينه و حسد تو موجب كشتن او شد چون او را كشتى نيمى از زندگانى شيرينم را تباه كردى » سپس فرمان داد كه او را زير پاى فيل انداخته هلاك كنند ، يوست گفت : خسروا اگر من نصف زندگانى شيرين ترا تباه کرده باشم تو نصف ديگر را بگشتن من تباه خواهى كرد آيا جنابت تو نسبت به زندگانى خویش بدتر از جنابت من نخواهد بود . خسرو فرمود او را رها كنيد اين سخن را از معاشرت پادشاه آموخته .

(۴) خسرو مى گويد : بفرسيد از مردم كريم آزاده اگر گرسنه شود و از

مرد خسيس لئيم اگر سير شود .

(۵) - اردشير بابك ميگويد : گوش بستوه ميايد و دل ماول ميشود هان

از خستگى اين و آن پرهيزيد و براى هر يك از آن دو يك نحو حكمت اختيار كنيد .